



دکتر سید حسین حسینی مدرس

## عضو هیأت علمی انتقالی دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی

سال انتقال: ۱۳۷۰

شرح زندگی افراد علاوه بر خاطرات شخصی، بیان کننده واقعیت های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی، جغرافیایی و غیره است و گاهی می تواند حتی اطلاعات مفیدی را برای افراد علاقمند در دسترس قرار دهد. لذا به درخواست برادر ارجمند جناب آقای دکتر دادخواه پاسخ مثبت دادم که بخشی از زندگی نامه خود را که به وقایع تاریخی - سیاسی دانشگاه شهید چمران اهواز و نیز شرایط جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مرتبط است، بیان کنم.

من در سال ۱۳۲۴ در مشهد و در خانواده ای مذهبی و روحانی متولد شدم که این وضعیت در تعیین سرنوشت تحصیلی، شغلی، سیاسی و اجتماعی من تاثیر بسزا داشت. پدرم معروف به آیت الله سید احمد حسینی مدرس از اساتید و علمای مشهور حوزه علمیه مشهد بود که حدود مدت ۶۰ سال به تدریس فقه و اصول اشتغال داشت. از جمله شاگردان ایشان که بعدا به شهرت رسیدند، آیت الله سیستانی، آیت الله وحید خراسانی و آیت الله خزعلی را می توان نام برد. پدر بزرگم حاج حسین مدرس یزدی معروف به نهنگ العلماء، نیز از مدرسان حوزه علمیه مشهد بود. در دوران کودکی برای کسب معارف دینی به مکتب رفتم و برخی کتب فارسی را علاوه بر قرآن آموختم. پس از آن برای فراگیری علوم دینی و حوزوی وارد حوزه علمیه مشهد شدم و نزد پدرم و دیگر اساتید حوزه، به تحصیل ادبیات عربی، فقه و اصول پرداختم. همزمان با تحصیلات حوزوی، به

طور متفرقه و اصطلاحاً شبانه به تحصیل دروس آموزش رسمی و دوره دبیرستان پرداختم. در سال ۱۳۴۸ در کنکور سراسری که به صورت کتبی و تشریحی برگزار می شد، شرکت و در مقطع لیسانس رشته حقوق قضایی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران پذیرفته و در سال ۱۳۵۲ با رتبه ممتاز فارغ التحصیل شدم. سپس برای انجام خدمت نظام وظیفه وارد ارتش شدم و در اواخر دوران سربازی در آزمون فوق لیسانس رشته حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) شرکت نموده و پذیرفته شدم. در این مقطع از محضر اساتید مشهوری همچون دکتر سید حسن امامی، دکتر ناصر کاتوزیان، دکتر مهدی شهیدی که استاد راهنمای پایان نامه من بود، بهره بردم. نکته قابل توجه در خاطرات دوره تحصیل یکی این که تعداد دانشجویان فوق لیسانس حقوق پذیرفته شده در این زمان در کشور که محدود به دانشگاه تهران و شهید بهشتی بود، بسیار محدود و جمعاً حدود ۱۲ نفر بود. برخی کلاس ها به دلیل اشتراک اساتید این دو دانشگاه، گاهی بطور مشترک و حتی گاهی در منزل اساتید بطور مباحثه ای برگزار می شد. بدین نحو فوق لیسانس حقوق خصوصی را با درجه ممتاز به پایان رساندم. نکته دوم این که در سال ۱۳۵۰ زمانی که هنوز دانشجوی لیسانس حقوق قضایی بودم به مناسبت فوت پدرم به مشهد آمدم و به خاطر فعالیت های دانشجویی علیه نظام حاکم شاهنشاهی، در مشهد توسط ساواک بازداشت و مدتی را در زندان مشهد گذراندم.

پس از آن با وجود این که در آن زمان برای فارغ التحصیلان رشته حقوق قضایی شغل های فراوان وجود داشت، به خاطر علائق شخصی که به شغل آموزشی داشتم، در تهران بطور حق تدریسی فعالیت آموزشی را شروع کردم. چندی نگذشت که به دعوت یکی از دوستان که قبلاً در دانشگاه شهید چمران اهواز (جندی شاپور سابق) استخدام شده بود، به عنوان عضو هیأت علمی برای تدریس دروس حقوق رشته های اقتصاد، حسابداری و مدیریت، در سال ۱۳۵۵ در دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی دانشگاه مزبور استخدام شدم. ابتدا قصد ماندن در خوزستان را نداشتم ولی مردم بسیار خونگرم و دوستان خوبی که در محیط زندگی و کارم بودند، مرا مجذوب خوزستان نمود و تا سال های بعد از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در این منطقه حضور داشتم. ریاست دانشکده در زمان ورود بنده به دانشگاه اهواز به عهده آقای دکتر دره شوری بود و سه گروه آموزشی اقتصاد، حسابداری و مدیریت در دانشکده مزبور فعال بود که گروه اقتصاد به لحاظ تعداد و تجربه اساتید، اهمیت بیشتری داشت. از جمله اساتید بنام گروه اقتصاد می توان به آقایان دکتر فخرایی، دکتر شمس، دکتر اسفندیاری، عباس نوربخش، اکبر مهدوی و احمد ذیحجه زاده اشاره کرد. اساتید گروه حسابداری عبارت بودند از خانم غنیمی فرد، آقای دستگیر، آقای جزایری، و آقای وحیدی الیزه ای. از جمله اساتید گروه مدیریت می توانم از آقای هدایتی و دکتر انصاری یاد کنم.

از جمله خاطرات من در دانشگاه ، هم اتاق بودن من با همکارانم آقایان اکبر مهدوی، دکتر انصاری، عباس نوربخش و یآوری در منزل مجردی در منطقه امانیه اهواز بود. در سال ۱۳۵۶ فعالیت های سیاسی و تظاهرات علیه نظام شاهنشاهی آغاز شد. در این زمان به منظور هماهنگی دانشگاه ها برای فعالیت های سیاسی واجتماعی، شورای هماهنگی در دانشگاه ها از جمله در دانشگاه شهید چمران اهواز تشکیل شد. اعضای این شورا نمایندگان دانشکده های مختلف دانشگاه بودند که انتخاب می شدند. این شورا به جمع آوری کمک های مالی مردمی، دعوت از سخنرانان و پرده نویسی جهت تنویر افکار عمومی می پرداخت. سخنرانان شامل شخصیت هایی مانند مرحوم استاد محمد تقی جعفری و نعمت میرزازاده بودند. از جمله اعضای این شورا آقای دکتر محمد رضا راشد محصل بود و این جانب نیز در این شورا عضویت و امور مالی را به عهده داشتم.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ریاست دانشگاه به آقای دکتر منوچهر دوائی واگذار شد و بلا فاصله به منظور جلوگیری از نفوذ ضد انقلاب و پاک سازی دانشگاه از وجود این گونه افراد، کمیته سه نفره ای در دانشگاه انتخاب شد یکی دکتر محمود بینا از اساتید متعهد و دلسوز دانشکده کشاورزی بود. ایشان چند سال قبل، بعد از بازگشت از مشهد و زیارت معشوقش هشتمین امام همام دار فانی را وداع گفت. عضو دیگر این کمیته دکتر پدرام از جمله پزشکان متعهد و انسان دوست از دانشکده پزشکی بود که ایشان نیز در سالهای اخیر در گذشت و باعث اندوه اینجانب شد. اینجانب نیز از دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی به مدت نه چندان طولانی عضو دیگر این کمیته بودم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای انتخاب ریاست دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی از این جانب دعوت شد که کاندیدا شوم لیکن به دلیل عضویت در کمیته مزبور نپذیرفتم و از میان کاندیداها که آقایان سید صدر و ذیحجه زاده بودند، آقای ذیحجه زاده با یک رأی بیشتر انتخاب و به ریاست دانشکده منصوب شد. از جمله اعضای هیأت علمی که بعد از پیروزی انقلاب به دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی پیوستند آقایان نبوی، دستگیر و صمدی بودند که ایشان از شاخه خرمشهر دانشگاه شهید چمران اهواز به این دانشکده منتقل شد. پس از چندی آقای نبوی ریاست دانشکده را عهده دار شد و آقای نجفی ریاست دانشگاه را به عهده داشت. پس از انتصاب آقای دکتر معین به مقام وزارت علوم، آقای دکتر کاظم پور به ریاست دانشگاه منصوب شد و در این زمان که آقای نبوی از ریاست دانشکده استعفا داده بود، دکتر کاظم پور و تعدادی از همکاران از من خواستند مسئولیت دانشکده را عهده دار شوم که پذیرفتم و حدوداً تا سال ۱۳۶۸ (تقریباً به مدت سه سال) سرپرستی دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی را به عهده داشتم و آقای سید صدر معاونت این جانب را پذیرفتند که زحمات زیادی متحمل شدند. در این زمان که تعداد زیادی از اساتید بویژه رشته اقتصاد ، به دلیل شرایط جنگ، دانشگاه را ترک کرده بودند، این جانب با موافقت رییس دانشگاه از اساتید برجسته رشته مزبور از دانشگاه

علامه و دانشگاه تهران برای تدریس دروس مهم رشته اقتصاد دعوت نمودم که با وجود شرایط جنگ پذیرفتند و با هواپیما یا قطار سفر می کردند و بدین ترتیب کمبود های عضو هیأت علمی بر طرف شد و مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت. همچنین در شرایط جنگ که تبادلات علمی در دانشگاه کاهش یافته بود به نظر رسید برگزاری همایش ملی در دانشگاه شهید چمران اهواز مناسب است. لذا اینجانب با همکاری دیگر دوستان نسبت به برگزاری همایش ملی با عنوان اقتصاد در زمان جنگ، در دانشگاه مزبور اقدام نمودیم که خوشبختانه مورد استقبال تعدادی از دانشمندان، اقتصاد دانان و مسئولان قرار گرفت و متعاقبا وزیر محترم اقتصاد از اینجانب به خاطر برگزاری همایش مزبور کتبا تقدیر نمود.

پس از تاسیس رشته حقوق در دانشگاه آزاد اسلامی اهواز در حدود سال ۱۳۶۴ من با هماهنگی برادر ارجمند آقای دکتر مواساتیان از دانشکده الهیات و معارف اسلامی به تدریس دروس اختصاصی حقوق نیز اشتغال داشتم. از این زمان تاکنون تعداد زیادی از مدیران، کارکنان و قضات که در این رشته به تحصیل پرداخته و دانشجویان کوشایی بودند، هنوز با من در ارتباط می باشند.

بعد از انتصاب آقای دکتر نادران به ریاست دانشگاه شهید چمران اهواز، ایشان به موجب حکمی ماموریت تاسیس رشته حقوق را در دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی این دانشگاه به این جانب داد که موفق به تاسیس این رشته در این دانشکده و دانشگاه شدم. پس از آن که آقای دکتر کاظم پور از طرف آقای دکتر معین به ریاست دانشگاه فردوسی مشهد منصوب شد و این جانب از سرپرستی دانشکده استعفا داده بودم. ایشان از من خواست به دانشگاه فردوسی مشهد منتقل شوم و با ایشان همکاری کنم ولی دکتر نادران با انتقال من موافق نبود. سرانجام دکتر کاظم پور موافقت وزیر محترم علوم را برای انتقال من را جلب نمود و بدین ترتیب در سال ۱۳۷۰ به دانشگاه فردوسی منتقل شدم و ایشان نیز ماموریت تاسیس رشته حقوق را در دانشگاه فردوسی مشهد را به من سپرد و پس از پیگیری فراوان موفق به تاسیس رشته مزبور در دانشگاه فردوسی مشهد نیز شدم. پس از تاسیس رشته حقوق در دانشکده اقتصاد و علوم اداری این دانشگاه، مدت هشت سال مدیریت گروه را عهده دار بودم و زمینه استخدام برخی از همکاران در این گروه را فراهم نمودم. هم اکنون این رشته با تاسیس دانشکده مستقل به نام دانشکده حقوق و جذب اساتید مجرب در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری دانشجوی پذیرفته و فعال است.

با گسترش آموزش عالی، رشته حقوق و تاسیس کانون وکلا در خراسان بزرگ، افتخار داشتم که به مدت پنج دوره از سوی وکلای محترم استان خراسان به عنوان عضو هیات مدیره کانون وکلا انتخاب و انجام وظیفه نمایم.

هم اکنون که به علت کهولت سن مدت دوازده سال است که بازنشسته شده ام، به دلیل علایق آموزشی با دانشگاه فردوسی مشهد در تدریس دروس حقوق همکاری دارم.

برخی دیگر از خاطرات من در خوزستان به دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران مربوط است که یاد آن همواره در ذهن من باقی است. در این زمان از آغاز تا پایان جنگ بطور مستمر، بجز چند روز در سال که در تابستان برای دیدار فامیل به مشهد می آمدم، بقیه اوقات را در اهواز بودم. لذا خاطرات زیادی دارم که در این مختصر نمی گنجد بلکه فقط به چند مورد اشاره می کنم

پس از شروع جنگ اکثر دوستانی که با هم در خانه امانیه زندگی می کردیم رفتند و فقط من مانده بودم و یکی از همکاریانی که تازه استخدام شده بود به نام آقای حسین یآوری. آن زمان من یک دوچرخه داشتم و در اوایل جنگ اکثر مغازه های شهر تعطیل بود و یک مغازه غذاخوری نزدیک خیابان معروف به بیست و چهار متری دایر بود که صاحب آن شخصی به نام مزدبیر بود. روزی هنگام ظهر به دوستم آقای یآوری گفتم بیا برویم ناهار بخوریم. او گفت من امروز میل به غذا ندارم و نمی آیم. لذا رفت در طبقه پایین منزل که در منطقه امانیه واقع بود، کنار ستون سیمانی خوابید. من دو چرخه را سوار شدم تا برای ناهار به مغازه مزبور بروم. به محض این که روی پل معلقی که بر روی رودخانه بود رسیدم، ناگهان هواپیماهای دشمن عراقی رسیدند و قصد زدن همان پل را داشتند. به ما آموزش داده بودند که وقتی هواپیمای دشمن می آید هرکجا که هستید روز زمین دراز بکشید و من سریعاً از دوچرخه پیاده شدم و روی پل دراز کشیدم و ناگهان بمباران شروع شد ولی از آن جایی که مقدر نبود، تمام بمب ها به داخل رودخانه ریخت و به من آسیبی نرسید. در این هنگام متوجه شدم که محل خانه ما که نزدیک سیلوی گندم بود، بمباران شده بلافاصله برگشتم به سمت خانه. رفتم نزدیک خانه که رسیدم دیدم برادران بسیجی اطراف خانه ما جمع شده اند. وارد خانه که شدم دیدم بمب ها روی خانه ما ریخته و سقف را سوراخ کرده و در طبقه پایین که آقای یآوری خوابیده بود، منفجر شده و ترکش ها تمام دیوار ها را سوراخ کرده است و آقای یآوری هم آن جا نیست. بسیار نگران شدم و داشتم با خودم فکر می کردم که برادران بسیجی گفتند ناراحت نباش دوست شما کاملاً سالم است و رفته بیمارستان رازی. رفتم به سمت بیمارستان دیدم آقای یآوری پیاده با پای برهنه دارد از طرف بیمارستان می آید و همان بالشتی را که زیر سرش بود، زیر بغلش گرفته است. ظاهراً بطور شگفت انگیزی ترکش ها از بالای سرش عبور کرده و به دیوار اصابت کرده و ایشان نیز جان سالم بدر برده بود.

خاطره دیگر، اوایل جنگ که شهر اهواز مورد اصابت توپخانه عراقی ها و زیر راکت و بمبارن قرار داشت، من و آقای دکتر راشد محصل و مرحوم آقای دکتر محمود بینا در خانه ای در یکی از کوچه های خیابان نادری سکونت داشتیم. این خانه زیر زمینی داشت که چند پله پایین می رفت و جای نسبتا امنی بود. یادم هست که در یک روز شمردیم هفتاد عدد توپ و راکت به شهر اصابت نمود که فکر می کردیم هر کدام آن ها به کنارخانه ما اصابت خواهد کرد.

یکی دیگر از خاطرات فراموش نشدنی من روز انفجار انبار مهمات شهر اهواز بود. هنگام عصر من و یکی از همکاران به نام آقای نوذر نکوییان در خانه ای نزدیک باغ معین سکونت داشتیم که ناگهان صدای انفجار های پی در پی شنیدیم و هر لحظه بر شدت انفجار ها افزوده می شد که صدای بسیار مهیبی داشت و شیشه های خانه می لرزید. کم کم بر اثر دود و ذرات معلق مواد منفجره هوا کاملا تاریک شد و هیچ کس نمی دانست چه اتفاقی افتاده است و رادیو هم فقط قرآن تلاوت می کرد. لذا یک حالت ترس و وحشت عجیبی در شهر ایجاد شده بود. وقتی کمی انفجار ها فروکش کرد، با همکارم آقای نکوییان از منزل بیرون آمدیم و هیچ کس در خیابان نبود و نمی دانستیم کجا برویم که امن تر باشد. آقای نکوییان که اهل روستا بود گفت معمولا سگ ها به جاهای امن می روند باید دنبال سگی راه بیافتیم. کمی که دنبال سگی رفتیم آن را گم کردیم و ناچار به خانه برگشتیم. صبح روز بعد شهر به کلی خلوت شده بود و هیچ کس دیده نمی شد فقط بندرت گاهی یک سرباز یا بسیجی دیده می شد.

پس از آنکه شهر اهواز تا حدی از تیررس حملات عراقی ها خارج و امن شد، من و خانواده ام در یکی از خانه های سازمانی واقع در کمپ لو زندگی می کردیم. برخی از دوستان و خویشاوندان که از مشهد و خراسان به جبهه های جنگ می آمدند جهت دیدار و استراحت سری به ما می زدند. روزی خواهرزاده ام، آقای دکتر محسن مدیر شانه چی، در حالی که شناخته نمی شد به خانه ما آمد. هنگامی که وارد خانه ما شد مانند شخصی بود که در یک بشکه گل فرو رفته باشد و تمام صورت و لباس هایش گلی بود و گفت که تپه های مشرف بر آبادان را از دست دشمن گرفتیم و به نام تپه های شیخ فضل الله نوری نام گذاری شده است. ایشان چند روز بعد از فتح خرمشهر مجروح شد و اکنون از استادان برجسته دانشگاه است.

یکی دیگر از خاطرات اینجانب که مربوط به اوائل جنگ می شود این است که در آغاز جنگ، عراقی ها تا نزدیک شهر اهواز آمده بودند و شهر نسبتا خلوت شده بود. شبی مطلع شدیم که تعدادی اتوبوس مجروحان جنگ را آورده اند و برای انتقال آنها به داخل بیمارستان کمبود نیرو وجود دارد. من و همکارم به طرف بیمارستان

گلستان رفتیم. شب تاریکی بود و اطراف بیمارستان هم خاکی بود. یک برانکارد برداشتیم و توانستیم در آن شب تعداد زیادی از مجروحان را به بیمارستان منتقل کنیم.